

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 373-395
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33237.2004

The Retrospective View and Desire for Stability; A Critique on the Book

The Reactionary Mind: Conservatism from Edmund Burke to Sarah Palin

Reza Nasiri Hamed*

Abstract

Conservatism as an idea or ideology is strongly linked to objective political action and experience. Conservatives are often interested in maintaining what they see as desirable and of course, their resistance to changes deemed necessary by social and historical conditions that have made them prone to titles such as reactionary. The book *“Reactionary Mind”* has formed and studied the dimensions of this idea especially in Western Europe and the United States with the main claim that the idea of conservatism has always been based on dealing with the revolutionary currents, especially from the left tradition. Although the book is composed of material that has been published separately in different places in the past, it still tries to discuss a common trajectory beyond the study of various historical and political issues. In this article, with a brief look at the idea of conservatism, the view of “Corey Robin”, as the author of this book, is reviewed and criticized according to its Persian translation. In addition, it is tried to survey other dimensions of the idea of conservatism which is ignored and should be covered later.

Keywords: Conservatism, Edmund Burke, Tradition, Revolution, Reform.

* Assistant Professor of Political science, Institute of Iranian History and Culture, University of Tabriz, Tabriz, Iran, r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

Date received: 20/02/221, Date of acceptance: 19/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

واپس‌نگری و تمنای ثبات؛

نقدی بر کتاب ذهن ارتجاعی: محافظه‌کاری از ادموند برک تا سارا پالین

رضا نصیری‌حامد*

چکیده

محافظه‌کاری، به‌مثابه اندیشه یا ایدئولوژی، پیوندی مستحکم با عمل و تجربه عینی سیاسی دارد. محافظه‌کاران معمولاً به حفظ آنچه مطلوب می‌پندارند علاقه نشان می‌دهند و البته مقاومت ایشان درقبال تغییراتی که لازمه شرایط اجتماعی و تاریخی دانسته می‌شود، آن‌ها را مستعد عناوینی هم‌چون واپس‌گرایی یا ارتجاعی کرده است. کتاب *ذهن ارتجاعی* با این مدعای اصلی که اندیشه محافظه‌کاری همواره مبتنی بر برخورد و مقابله با جریان‌ات تحول‌خواه به‌ویژه برآمده از سنت چپ بوده به بررسی شکل‌گیری و ابعاد این اندیشه، مخصوصاً در اروپای غربی و آمریکا، پرداخته است. با آن‌که کتاب از مطالبی تشکیل شده که در گذشته به‌صورت مجزایی در جاهای مختلف انتشار یافته است، سعی دارد خط سیر مشترکی را از ورای بررسی موارد متعدد تاریخی و سیاسی به بحث و بررسی بگذارد. در این مقاله، با نگاهی گذرا به اندیشه محافظه‌کاری گری رابین، مؤلف این کتاب، اندیشه یادشده با توجه به ترجمه فارسی آن مورد نقد قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود تا ابعاد دیگری از اندیشه محافظه‌کاری نیز، که چندان در نوشته حاضر مورد توجه کافی قرار نگرفته است، مطرح شود.

کلیدواژه‌ها: محافظه‌کاری، ادموند برک، سنت، انقلاب، اصلاح.

* استادیار علوم سیاسی، عضو هیئت علمی مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

r.nasirihamed@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸



۱. مقدمه

کتاب *ذهن ارتجاعی: محافظه‌کاری از ادموند برک تا سارا پالین*، نوشته گری رابین و ترجمه شهریار خواجهیان، در ۳۳۶ صفحه و شمارگان ۱۱۰۰ نسخه در انتشارات ققنوس در سال ۱۳۹۶ به چاپ رسیده است (ترجمه دیگری از این اثر نیز در سال ۱۳۹۷، به قلم اکبر معصومیگی، در مؤسسه انتشارات نگاه منتشر شده است). اصل کتاب، که ترجمه حاضر نیز براساس آن صورت گرفته است، متعلق به سال ۲۰۱۱ است و مؤلف در ویرایش دومی که از این اثر در سال ۲۰۱۶ منتشر کرده، عنوان فرعی را به «محافظه‌کاری از ادموند برک تا دونالد ترامپ» تغییر داده است که تأییدی بر مدعای اثر مبنی بر تداوم این اندیشه طی نیم قرن گذشته در ایالات متحده است (رابین ۱۳۹۶: ۳۲۹). کتاب، افزون بر درآمد مؤلف، از دو بخش کلی با نام‌های «برشی از ارتجاع» و «فضیلت‌های خشونت» تشکیل شده که هر کدام شامل چند فصل فرعی بوده و اشاره‌ای به نظر مؤلف درباره اندیشه محافظه‌کاری است که از سویی آن را مواجهه‌ای در مقابل جریان‌ات تحول‌خواه برمی‌شمارد و از سویی دیگر به خشونت به مثابه بخشی از ماهیت این جریان به‌ویژه در دوران اخیر اشاره می‌کند؛ خشونتی که از نظری نه نوعی انحراف بلکه جزء مهم و اساسی سازنده محافظه‌کاری به‌شمار می‌آید.

۲. اندیشه محافظه‌کاری

محافظه‌کاری ایدئولوژی جدیدی متعلق به سده‌های اخیر است. با این حال، رگه‌هایی از آن از زمان بروز نخستین تأملات سیاسی و اجتماعی نزد کسانی قابل‌ردیابی است که مخالف تغییرات در جامعه بوده‌اند. برای مثال، یونانیانی که تغییرات ناشی از اندیشه سقراط را برای سنت‌های موجود خطرناک قلمداد می‌کردند نگره‌ای محافظه‌کارانه داشتند. ادامه‌دهندگان راه سقراط، به‌ویژه افلاطون، نیز با تحولات بنیادینی که اقشار پایین دست اجتماع در صدد اعمال آن بودند مخالفت می‌ورزیدند. هراکلیتوس، متفکر نام‌دار یونان، از کسانی است که به‌گفته کارل پوپر در زمانه گذر یونان از نظام اشرافی (آریستوکراسی) به حکومت ملی (دموکراسی) می‌زیست و چون خود از زمره اشراف بود، تغییرات حادث شده از جانب توده مردم را خوش نمی‌داشت و از این رو به دفاع از فلسفه سنت‌پرستی و محافظه‌کاری برخاست (عنایت ۱۳۹۱: ۴). هرچند در ادامه بدین باور رسید که تغییر جزء ناگزیر حیات انسانی و شاید تنها قانون ثابت است.

محافظه‌کاری طیفی از دیدگاه‌های مختلف را در بر می‌گیرد که، فراتر از اندیشه و تفکری خاص، ناظر به گونه‌ای سرشت و حالت (disposition) است (King 2011: 22). مهم‌ترین ویژگی چنین سرشتی را می‌توان در میل آدمی و جوامع به حفظ وضعیت موجود و تداوم آن برشمرد. ظهور مدون و منسجم این اندیشه به مخالفان انقلاب کبیر فرانسه بازمی‌گردد که سردمدار ایشان، ادموند برک، اندیشمند ایرلندی‌تبار و تبعه انگلستان، بود. جوهر محافظه‌کاری ملازم با حفظ کردن (conserve) است و مخالف تغییراتی است که در وضع موجود به‌وقوع می‌پیوندد. گری رابین محافظه‌کاری را رویکردی می‌داند که همواره درمقابل ایجاد تغییرات ایستادگی کرده است. البته محافظه‌کاری با تغییر به‌طور کلی مخالف نیست و در دوره‌هایی که قدرت و امکانی می‌یابد به تغییراتی هم دست می‌زند، اما مسئله اساسی محافظه‌کاران تأکید بر اموری است که ارزش حفظ کردن دارد. از این منظر، انقلاب واژه ناخوش‌آیندی برای محافظه‌کاران است و ایشان خود را طرفدار اصلاح سنت‌هایی می‌دانند که از پیشینیان برجای مانده است: «همه ضد انقلابیون محافظه‌کار نیستند...، اما همه محافظه‌کاران، به این یا آن شکل، ضد انقلاب هستند» (رابین ۱۳۹۶: ۴۸). مؤلف اثر، به‌رغم وجود طیفی از تمایزات و اختلافات متعدد بین افراد و جریانات مربوط به محافظه‌کاری، جریان راست را به‌مثابه «مجموعه‌ای پیوسته و منسجم از تئوری و عمل» تلقی می‌کند که فراتر از اختلافاتی قرار می‌گیرد که نظریه‌پردازان بسیاری بر آن‌ها تأکید ورزیده‌اند.

پیش‌فرض مهم محافظه‌کاران آن است که انسان‌ها پیوندی ناگسستنی با گذشته و نیز آینده جامعه خود دارند. به‌تعبیر برک، جامعه شراکتی بین آن‌هاست که در گذشته بوده‌اند، آن‌ان که اکنون هستند، و کسانی که در آینده خواهند آمد. افراد به سامان اجتماعی از پیش‌موجودی (pre-existing social order) تعلق دارند و دغدغه محافظه‌کاری تلاش برای استمرار چنین روندی است (King 2011: 24). انسان‌ها بیش از آن‌که، بنابه روایت اصحاب قرارداد اجتماعی، به‌شکلی ارادی جامعه را به‌وجود آورده باشند، خود را در متن مناسباتی درمی‌یابند که از قبل شکل گرفته است. توجه به این وجه انضمامی حیات انسانی سبب شده است کسانی، هم‌چون خوزه ارتگایی گاست، ضمن انتقاد از مکاتب فلسفی مختلف، اعم از رئالیسم و ایدئالیسم، راهی ورای آن‌ها درپیش گیرند، چراکه رئالیسم جهان و اشیای آن را به‌مثابه واقعیت نهایی تلقی می‌کند و ایدئالیسم هم اولویت را به فرد (self) می‌دهد. درحالی‌که امری که هم بر من انسان و هم بر اشیای بیرونی تقدم دارد حیات است که از من و اشیا تکوین یافته است و درعین حال نه اشیا من هستند و نه من اشیا، بلکه نوعی تقابل استعلایی بین آن‌ها وجود دارد (Wilkinson 2001: 149). آدمی دارای خرد است، ولی این

خرد از سنخ خرد کلی و انتزاعی نیست. چنین خردی را باید خرد حیاتی (vital reason) دانست که با زندگی انضمامی انسان مرتبط است. هم‌چنین، حیات انسان ثابت و لایتغیر نیست و دائم در حال تطور است، چنان‌که می‌توان آن را یک نمایش (drama) برشمرد که آدمی در آن هم تحت‌تأثیر تاریخ است و هم در آن به نقش‌آفرینی می‌پردازد (ibid.:150).

در طول تاریخ حیات محافظه‌کاری هم طرف‌داران و هم مخالفان آن گاه با توجیهاتی اخلاقی به بیان نظریات خویش پرداخته‌اند. ادوارد لوتواک، که هم‌چون جان گری از محافظه‌کاری به چپ‌گرویده، ضمن نقد سازوکار بازار آزاد و البته دفاع از یک دولت رفاه قدرت‌مند، بر آن است که اگر می‌توانست صدقه را ممنوع می‌کرد، زیرا این امر نوعی شانه‌خالی‌کردن از وظیفه است و کرامت را از آدم فقیر می‌گیرد (رابین ۱۳۹۶: ۱۷۴). در دوران مبارزه با کمونیسم نیز محافظه‌کاران، با اتهاماتی اخلاقی به اردوگاه شرق، کمونیسم را جنبش بی‌بندوباری خطاب می‌کردند (همان: ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۸). چنین ملاحظاتی برخی را به ارائه نظریاتی بدیع واداشته است، چنان‌که آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا، گفته بود: «من به‌لحاظ مسائل اقتصادی محافظه‌کار اما از نظر مسائل انسانی لیبرال هستم» (همان: ۷۲).

با پایان جنگ سرد، ائتلاف محافظه‌کاران با لیبرترین‌ها، سنت‌گرایان، و طرف‌داران بازار آزاد، که تا پیش‌از آن با ملاط کمونیسم‌ستیزی با هم متحد شده بودند، از هم گسست (همان: ۱۷۵) و به‌سبب از بین رفتن دشمن واحد بحران هویتی در میان ایشان پدیدار شد (همان: ۸۸). به‌طور خاص، در مورد محافظه‌کاری آمریکایی، عده‌ای آن را فاقد تخیل سیاسی و تأمل در امکان‌های بالقوه بشری، به‌ویژه آن‌گونه‌که نزد مارکس و سنت چپ نمود داشته است، برمی‌شمارند که همین مسئله سبب شده است ایشان، برای جبران این نقیصه، تلاش کنند خود را در عرصه بین‌المللی تثبیت کنند (همان: ۲۶۱). در این مسیر، کاربرد خشونت به‌مثابه عامل ایجاد شور و سرزندگی در حیات سیاسی مورد توجه واقع شده و مخصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به توجیهی برای حملات پیش‌گیرانه تبدیل شده است. نزد محافظه‌کاران جنگ عین زندگی و صلح مساوی با مرگ دانسته می‌شود. ادموند برک در جستاری فلسفی درباره‌ی خاستگاه ایده‌های متعالی و زیبایی‌ها بر آن است که نفس آدمی نیازی مذبوحانه به نوعی محرک ناشی از درد و خطر دارد که هم‌نشین تعالی است و ریشه در سلسله‌مراتب و خشونت دارد (همان: ۲۹۴-۲۹۵). در واقع، صلح امر مطلوب دوران رکود و خمود است و از زاینده‌گی فاصله دارد، در عوض جنگ پادزهری ضد آثار مرگ‌بار زندگی به‌شمار می‌آید که با قوه‌ی زایش خود و البته به‌رغم همه‌ی ناملامیاتی که بر آن مترتب است بر سازنده‌ی هدف زندگی می‌شود (همان: ۲۵۹). ژوزف دو مایستر

(Joseph De Maistre)، با وجود مخالفت با انقلاب، خشونت موجود در اراده مستحکم انقلابیون را می‌ستود. برک هم تعالی را نه در زیبایی و سکون بلکه در خطر و تهدید جست‌وجو می‌کرد (همان: ۷۴-۷۵). وی بین صلح و حقیقت تضاد می‌دید و بر آن بود که گسترش حقیقت ممکن است صلح را برهم زند (سیلی ۱۳۹۴: ۸۶۷). برای محافظه‌کاران، قدرت در حال سکون قدرتی رو به افول است و هیچ راهی برای اعمال قدرت بهتر از به‌کاربردن آن علیه دشمن فرودست متصور نیست (رابین ۱۳۹۶: ۴۱-۴۲). از دیگر دلایل نگرش مثبت و بلکه تمجیدآمیز از جنگ آن است که از نظر ایشان جنگ عرصه‌ای است که در آن می‌توان به اثبات برتری خویش نائل شد، هرچند جنگ تنها عرصه برای عرض‌اندام نیست و میدان مهم دیگر برای اثبات خویشتن بازار است. نیچه نظریه‌پرداز عرصه اول و فون‌هایک نظریه‌پرداز عرصه دوم است (همان: ۴۳-۴۴). از این‌رو، در دوران رکود حادث شده بر آمریکای پس از جنگ سرد، واقعه‌ای هم‌چون یازدهم سپتامبر از حیث موقعیت و امکانی که برای خیزش مجدد فراهم آورد مهم تلقی شد، چراکه به فرهنگی رو به موت فرصتی برای حیات مجدد بخشید (همان: ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۴).

گری رابین، در یادداشتی بر ترجمه فارسی اثر خویش، موضوع کلی کتابش را درباره تاریخ اندیشه محافظه‌کاری از انقلاب فرانسه تا قرن بیست‌ویکم با تمرکز بر اروپای غربی و آمریکا برشمرد و بر آن است که محافظه‌کاری اساساً روشی سیاسی در واکنش به جنبش‌های رادیکال و چپ بوده است (همان: ۵). به تعبیر جورج نش، «محافظه‌کاری با مقاومت در برابر نیروهای معینی تعریف می‌شود که چپ‌گرا، انقلابی، و عمیقاً برانداز آن‌چه محافظه‌کاران در این زمان واجد ارزش، دفاع، و شاید مردن در راه آن می‌دیدند تصور می‌شدند» (همان: ۳۲-۳۳). از نظر برخی از ایشان، «ما دنیای بسیار خوبی داشتیم که تداومش امکان‌پذیر نبود» (همان: ۷۴). بدین ترتیب، زمان و هم‌بسته دائمی آن، یعنی تغییر و تحول، دشمن محافظه‌کاری قلمداد می‌شود.

محافظه‌کاری روایت کسانی است که در جامعه دست‌بالا را دارند و در مقابل اراده فرودستان برای تغییر مقاومت می‌کنند. البته «بیش از خود اصلاحات، این عرض‌اندام طبقه فرودست - ظهور یک صدای خواهان مصر و مستقل - است که که فرادستان را می‌آزارد» (همان: ۱۶). از این‌روست که در ادعای افرادی مثل برک، مبنی‌براین‌که ایشان با تغییرات صرفاً رادیکال و خشونت‌بار مخالف‌اند، تردیدی جدی وجود دارد، زیرا اغلب نمایندگان این جریان با تغییراتی که در نهادهای اجتماعی مختلف، از جمله مالکیت، ولو به صورت تدریجی صورت می‌گیرد هم مشکل دارند.

معضل اصلی محافظه‌کاری زمانی است که دامنه آزادی و برابری از سطح گروه‌های خاص و طبقات فرادست توسعه یابد و به توده‌ها سرایت کند. مسئله مهم دیگر گسترش مطالبات در اجتماع است، چنان‌که از نظر ایشان زنانی که در جامعه اعتراضاتی صنفی را دنبال می‌کنند، در خانواده و جاهای دیگر نیز امکان تمرد و نافرمانی از سلسله‌مراتب قدرت را پیدا می‌کنند. از این رو، لوئی بونال، از سلطنت‌طلبان فرانسوی، توصیه می‌کرد «برای حفظ کشور از دست مردم لازم است که خانواده را از دست‌اندازی زنان و بچه‌ها دور نگاه داریم» (همان: ۲۶). به‌باور ایشان، انقلاب فرانسه ثمره ناخوش‌آیند فلسفه و الحاد برآمده از فلسفه روسو و دکارت و آن نیز ماحصل نهضت اصلاح مذهبی بود که عقل فردی را جای‌گزین مذهب همگانی کرد و منفعت شخصی را به‌جای عشق به وجودی متعالی قرار داد، تاجایی که هر فردی بهترین قاضی برای داوری درخصوص خیر و شر قلمداد شد (Todorov 2002: 12). فلسفه مدرن، به‌ویژه در سده هجدهم، توجه چندانی به جامعه نداشت و به‌سبب تفوق فردگرایی به تعلقات انسانی، که مبتنی بر سنت‌ها تکوین می‌یابد، بی‌اعتنا بود. در نتیجه، انقلابیون با حرکات رادیکال خود قانون و نظم طبیعی مستقر را برهم زدند و بدین نکته توجه نداشتند که وظایف افراد به‌مثابه اعضای جامعه بر حقوق آن‌ها مقدم است (ibid.: 13-14).

در نظر محافظه‌کاران، حرکات رادیکال و انقلابی پی‌آمد درخشانی در مقایسه با کاستی‌های دوران قبل ندارد و با آن‌که نظام جدید خود را با عنوان دموکراسی ناب توصیف می‌کند، عملاً چیزی جز تداوم نوعی الیگارشی فرومایه نبوده است (Burke 1951: 121). اگر هم دموکراسی در عمل محقق شده باشد، چه‌بسا به‌اندازه یک نظام استبدادی مضر باشد. باید به انجام تغییراتی تدریجی و متناسب با سنت برجای‌مانده از قبل اهتمام ورزید و تا حد امکان با اصلاح به ایجاد تحول پرداخت. در دیدگاه برک، هرچند در فرانسه سلطنت، روحانیت، و اشرافیت اشتباهاتی داشتند، اوضاع تا بدان حد وخیم نیست که ناگزیر از کنارگذاشتن همه آن‌ها باشد. به‌بیان وی، انقلابی‌های فرانسه چنان از اوضاع کشورشان سخن می‌گویند که گویی در حال صحبت از خشونت ایران دوره نادرشاه (تھماس‌قلی‌خان) (Tahmas Kouli Khan) یا استبداد آنارشیستی ترکیه‌اند (ibid.: 123).

بنابراین، انجام تغییرات رادیکال ولو به‌نام مردم (دموکراسی) می‌تواند موجب نتایجی ناخواسته از جمله جباریت جدید باشد؛ دیدگاهی که به‌تبع طرح آن از سوی برک الهام‌بخش آرای دوتوکویل و جان استوارت میل شد. بخشی از مخالفت‌ها با انقلاب فرانسه ناشی از آرزوی بازگشت به دوران پیشین بود که هرچند فاقد برخی از امتیازات به‌ویژه آزادی بود،

بسیاری از خسارت‌های به‌بارآمده در جریان انقلاب را هم نداشت (Todorov 2002: 11). همه تبعات تغییرات رادیکال را نمی‌توان کنترل کرد، از این‌رو محافظه‌کاران بر آن‌اند که تمنای جامعه‌ای ایدئال، اگر هم جنایت‌کارانه و حتی کفرآمیز نباشد، ناشی از ساده‌اندیشی است، چراکه عقل آدمی توان محاسبه و کنترل همه‌چیز را ندارد و در روند تحولات گاهی شیرازه امور از کنترل آدمی خارج می‌شود (Hirschman 1991: 16-17). موضع محافظه‌کاران همواره منفعلانه نبوده و تدابیر ایشان گاه دوران‌ساز شده است. برای نمونه، توماس هابز بر اثر سیر تطورات در بریتانیا متوجه شده بود دیگر امکان دفاع از حقوق الهی سلطنت وجود ندارد و از این‌رو تلاش کرد، ضمن حفظ هسته اصلی نظریه تسلیم بی‌قید و شرط به قدرت مطلقه، بنیان‌های کهن آن را کنار بگذارد. در نهایت، راه‌حل وی ارائه نظریه‌ای مبتنی بر قدرت مطلق اعطایی به دولت بود که لویاتان نامیده می‌شد و حاصل اراده و رضایت مردم بود (رابین ۱۳۹۶: ۹۹).

برخی از موافقان انقلاب فرانسه، هم‌چون ریچارد پرایس (Richard Price)، بر آن بودند که فرانسوی‌ها در حرکت انقلابی خود از انقلاب باشکوه یا شکوه‌مند (Glorious Revolution) انگلستان در ۱۶۸۸ الهام گرفته‌اند. به بیان وی، مردم انگلستان به‌موجب این انقلاب حق انتخاب و نیز برکناری شاهان خویش و در نتیجه مشروعیت‌بخشی به ایشان را کسب کردند. آدموند برک به‌شدت این ایده را رد می‌کند و بر آن است که نه‌تنها مردم چنین حقی را برای خود در جریان انقلاب یادشده قائل نشدند، بلکه حتی بر فرض اگر هم قبلاً چنین حقی برای ملت متصور بوده است عملاً این مسئله در جریان انقلاب کنار گذاشته شد. به‌گفته وی، مردم در جریان این انقلاب حفظ سلطنت موروثی را برگزیدند و تنها به اصلاح موارد نارسای سیستم همت گماردند (Burke 1951: 24). اما فرانسوی‌ها در انقلابشان عملاً بخشی از سنت‌های خویش را به‌کنار نهادند که نتیجه آن حضور افراد عادی و بدون تجارب لازم در مصدر امور بود که بر اثر نفی امتیازات، مواهب اشراف، و با شعار برابری همگان انجام شد؛ اقدامی که در حکم زیرپانهادن قانون و روال طبیعی امور است. برک تصریح دارد انسان‌ها از حقوق برابر برخوردارند، اما این حق برابر لزوماً مستلزم داشتن همه چیزهای برابر نیست (ibid.: 56). به‌رغم گرایش‌های لیبرال، برک مدافع دموکراسی و حکومت توده مردم نیست، چراکه به برابری انسان‌ها باور ندارد و بر آن است که هر فرد باید در جایگاه مناسب خود باشد. از دید وی، فرانسوی‌ها چندان از انقلاب انگلستان نیاموخته‌اند و برک، که یا به‌دلیل موقعیت اشرافی یا خوی محتاط بریتانیایی‌اش دستاوردهای انقلاب فرانسه را به‌شکلی اغراق‌گونه نقد می‌کند، لزومی نمی‌بیند که انگلیسی‌های معاصر وی چیزی از

انقلاب فرانسه بیاموزند. در انقلاب انگلستان، اشرافیت هم درمقابل زیاده‌خواهی توده و هم در برابر افزون‌طلبی‌های شاه مقاومت کرد، ولی انقلاب فرانسه در حرکتی رادیکال مالکیت را به نام مردم و ایجاد برابری نفی کرد. افزون‌براین، در نظر برک، ثروت متراکم و انباشته در دست اشراف زمین‌دار و مقامات کلیسایی در صورتی که بین عامه مردم تقسیم شود، به فزونی داشته‌های مردم منجر نمی‌شود، زیرا سرمایه‌حالتی تمرکزپذیر دارد و تنها در صورتی که در حجم اندکی موجود باشد، بازدهی خواهد داشت. پس شعار انقلاب در جهت تقسیم ثروت به منظور ایجاد رفاه عمومی عملاً سخنی نادرست است. در سطح فراملی نیز مترنیخ، صدراعظم اتریش، خطر انقلاب را متوجه کل اروپا می‌دانست که حتی اگر کشور خاصی را تهدید کند، باید با اقدام دسته‌جمعی درمقابل آن ایستاد (تامسون ۱۳۹۳: ۱۷۶-۱۷۵). مترنیخ از انقلابی‌گری ملهم از ایده‌های انقلاب فرانسه به شری نام می‌برد که تهدیدکننده جامعه در بهره‌گیری از ثمرهای تمدن حقیقی است و زمینه‌ساز گم‌راهی افراد بسیاری شده، تاجایی که از منظر چنین اشخاص جسور و خیره‌سری، به علت توجه به تغییرات سریع، تجربه فاقد ارزش شده است (Viereck 2006: 135).

دغدغه ادmond برک و هم‌فکرانش درباره سابقه نهادهای سیاسی بریتانیا و نقش مؤثر آن‌ها در کنترل برخی تندروی‌ها بی‌راه نبود؛ زیرا نهادهای انگلستان سابقه دیرپایی از حکومت مشروطه داشتند و بر اثر تجاربشان به تدریج تعامل میان مردم و سلطنت نیز نهادینه شده بود، در صورتی که در اوایل سده نوزدهم، که حدود تنها یک ربع قرن از عمر سنت‌های پارلمانی فرانسه می‌گذشت، تلفیق اندیشه لیبرالی با سلطنت ناشدنی می‌نمود (رابین ۱۳۹۶: ۱۹۳-۱۹۵). برک، برخلاف فرانسه، از انقلاب آمریکا حمایت می‌کرد، چراکه ظاهراً باور داشت که انقلاب آمریکا در چهارچوب سنتی تاریخی شکل گرفته و بیش‌تر معطوف به ایجاد برخی جرح و تعدیل‌ها و اصلاح در رویه امور است تا این‌که بخواهد نظام موجود را به کلی دگرگون کند. این دقیقاً همان چیزی است که انقلاب فرانسه فاقد آن بود و درصدد نفی همه مناسبات پیشین، از جمله الغای مالکیت طبقات بالا، بود (برونوفسکی و مازلیش ۱۳۹۳: ۵۶۳-۵۶۴). افزون‌براین، از نظر مصلحت‌اندیشی، شاید برک احتمال می‌داد که تحولات انقلابی در آمریکا به بریتانیا سرایت کند، ضمن آن‌که «آمریکایی‌ها دست‌کم تا پیش از سال ۱۷۷۶ فقط خواهان آن حقوق سنتی‌ای بودند که به شهروندان بریتانیایی تفویض شده بود و این تقاضا متضمن انقطاع تاریخی نبود» (آربلاستر ۱۳۶۷: ۳۰۲).

در اندیشه برک، آزادی بدان شکلی که انقلاب فرانسه منادی آن بود امری مذموم و ناپسند است، چراکه اصولاً انسان‌ها با حضور در جامعه مدنی خود را از برخی حقوق که

در شرایط طبیعی دارا بودند محروم می‌سازند. حکومت براساس حقوق طبیعی به وجود نمی‌آید؛ برعکس حکومت را باید نهادی برشمرد که انسان‌ها ایجاد کرده‌اند تا نیازهایشان را تأمین کند و البته که برآورده شدن نیازها مستلزم اعمال محدودیت‌هایی بر خود ایشان است. وی، با نقد مباحث انتزاعی دربارهٔ انسان‌ها و حقوق ایشان، بر آن است که شیوهٔ تأمین نیازها و نحوهٔ مدیریت آن‌ها، بیش از آن‌که موضوعی انتزاعی و مابعدالطبیعی باشد، امری تجربی و عملی بوده و تحقق آن‌ها نیازمند تجربه‌ای فراتر از توان و مدت زمان عمر یک انسان است (Burke 1951: 57-58). مسائل مختلف برای هر جامعه را باید برحسب شرایط خاص آن موردارزیابی قرار داد و نه اصولی کلی و جهان‌شمول (سیلی ۱۳۹۴: ۸۶۶). ادموند برک خواهان تلاش برای حفظ کردن بود، هرچند حداقل وی رؤیای بازگشت فرانسه به دوران پیش از انقلاب را نداشت (Heywood 2002: 47). درمقابل، کسی همانند دومایستر به بازگشت جامعهٔ فرانسه به دوران رژیم پیشین امیدوار بود. وی نیز، ضمن نقد اصول جهان‌شمول، تصریح داشت که قانون اساسی ۱۷۹۵ فرانسه برای انسان نوشته شده، درحالی که اصلاً مخلوقی به نام «انسان» در جهان وجود خارجی ندارد. آنچه واقعیت دارد افرادی از ملت‌های گوناگون‌اند. از این رو، قانونی انتزاعی که به نام همهٔ ملت‌ها نوشته شده باشد به درد هیچ‌کس نمی‌خورد (دومایستر ۱۳۹۰: ۲۱۸). از این ره‌گذر، محافظه‌کاران تلاش کردند هرچه بیش‌تر به متن زندگی واقعی نزدیک شوند و به ارتباط‌گیری با توده‌های مردم و استفاده از قدرت عاملیت ایشان پردازند (رابین ۱۳۹۶: ۷۶-۷۷، ۸۰). محافظه‌کاران، ضمن نقد گرایش‌های عصر روشن‌گری در نقد بی‌محابای سنت‌ها، معتقدند دوام اندیشه‌ها و نهادها تا به اکنون بهترین گواه بر کارایی و ارزش آن‌هاست و از این رو اگر ضرورتی برای تغییر نباشد، باید به حفظ وضع موجود (status quo) اندیشید. نقد دیگر ایشان از اندیشهٔ روشن‌گری متوجه باور به پیشرفت انسان و نفی سلسله‌مراتب (hierarchy) و نابرابری‌هاست که موردنقد محافظه‌کاران است، تاجایی که ایشان به نقد ایدهٔ ترقی می‌پردازند. هم‌چنین، از آن‌جاکه ایشان منتقد برابری افرادند معتقدند آزادی باید به‌گونه‌ای تعریف شود که بتواند کمک کند افراد استعداد‌های نابرابر خود را گسترش دهند، نه این‌که بین همگان برابری کاملی به وجود آید (همان: ۱۴۳). کارل مانهایم نیز مضمون اصلی ایدئولوژی محافظه‌کاری را ضدیت با مفاهیم اصلی جامعهٔ بورژوازی شامل مخالفت با فلسفهٔ حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی، حاکمیت مردم، اصالت عقل فردی، آزادی، و برابری می‌داند (بشیریه ۱۳۸۳: ۱۷۶). به تعبیر مایکل اوکشات، افراد در فعالیت سیاسی در دریایی بی‌کران‌اند که در آن پناهگاه یا زمینی برای لنگرانداختن

وجود ندارد. دریانوردی نه نقطه شروعی دارد و نه مقصد موعودی. تنها باید برای بقا بر روی سطحی شناور دوام آورد. در این مسیر، دریا هم دوست است و هم دشمن. برای ادامه‌دادن مسیر باید با استفاده از سنت از هر موقعیت خصمانه‌ای یک دوست آفریده شود (Oakeshott 1962: 127).

نگرش محافظه‌کاران به انسان بدبینانه (pessimistic) است. به‌گفته پیتر ویرک (Peter Viereck)، نگاه محافظه‌کاری درباره ماهیت اصلاح‌ناپذیر آدمی را می‌توان شکل عرفی‌شده و سیاسی از نظریه گناه ازلی برشمرد (cited Vincent 2010: 69-70). درواقع، انسان‌ها فاقد توان عقلی لازم برای تشخیص صلاح خویش‌اند، لذا لازم است نهادهای سیاسی و اجتماعی به کنترل ایشان مبادرت ورزند. بدین منظور، لازم است به اصولی که براساس قوانین طبیعت بر حوزه‌های مختلف جامعه حاکم شده و درطول تاریخ امتحان خود را پس داده است احترام گذاشته شود که از جمله آن‌ها اقتصاد است. برای همین، به‌جای برنامه‌ریزی کلان، باید زمام امور را به‌دست بازار سپرد تا خود به تنظیم مسائل بپردازد. محافظه‌کاران هرچه پیش‌تر آمده‌اند گرایش بیش‌تری به بازار نشان داده‌اند، تاجایی که لوتواک تصریح دارد که جامعه حداقل باید برخی امور را از دست‌اندازی بازار محفوظ نگاه دارد (رایین ۱۳۹۶: ۱۷۶).

حضور گسترده توده‌ها در سیاست موردنقد کسانی هم‌چون خوزه ارتگایی گاست بوده است، چنان‌که وی از آن با عنوان عصیان یا طغیان توده‌ای نام می‌برد (ارتگایی گاست ۱۳۸۷: ۱۹). حضور توده‌ها به فراگیرشدن نگرش و منش افراد عادی توأم با نفی آریستوکراسی و امتیازات آن‌ها می‌انجامد. به‌نظر وی، ماهیت جامعه انسانی خواه‌ناخواه آریستوکراتیک است و جامعه به‌میزانی که فاقد این خصوصیت شود دیگر جامعه به‌معنای واقعی آن نخواهد بود (همان: ۲۸-۲۹). از آن‌جایی که جامعه فی‌نفسه ماهیتی اشرافی دارد، حفظ فرهنگ و موارث آن نیز با فعالیت و منش عقلانی خاص اشراف تأمین می‌شود، زیرا ایشان از درگیری در امور روزمره فارغ‌اند و قادرند فارغ از دغدغه‌های معیشتی به امور فرهنگی نیز توجه کنند، درحالی‌که توده‌ها چنین فراغتی ندارند و قادر به تحقق منویات فرهنگی نیستند.

اطلاق واژه توده برای افراد، از سوی گاست، ناظر به نقد فردگرایی جدید و آزادی ناشی از آن و درعین‌حال طرد ارزش‌های نخبه‌گرایانه و اشرافی بوده است. اشرافیت فقط داشتن برخی امکانات خاص و امتیازات موروثی نیست. ویژگی مهم ایشان تکفل بار مسئولیت بر دوش خویش است که این وظیفه‌شناسی دربین توده‌ها وجود ندارد. گوستاو لوبون

(Gustave Le Bon) نیز حق رأی همگانی و نهادهای نوظهور دموکراتیک را تهدیدی برای رژیم‌های سیاسی می‌دانست. هم‌چنین، موسکا (Mosca) معتقد بود که رأی توده‌ها نه تنها امکان ایجاد تغییری بنیادین در ساختار رژیم‌های سیاسی را ندارد، بلکه ممکن است حتی به بدتر شدن اوضاع منجر شود. از نظر پاره‌تو (Pareto)، دموکراسی می‌تواند به‌اندازه هر رژیم سیاسی دیگر در معرض تباهی باشد (Hirschman 1991: 54-56).

در دیدگاه مایکل اوکشات، مدرنیته فقط ایجادکننده فرد مدرن نبود، بلکه عملاً فرد ناتمام را به وجود آورد که خود به‌واقع ضد فرد (anti-individual) بود. این شکل از انسان توده‌ای از فردیت‌گریزان و خواستار برابری همگانی است تا ضعف خود را بپوشاند. چنین افرادی به رهبر و ایدئولوژی نیاز دارند تا به جای ایشان تصمیم بگیرند. اوکشات با این آسیب‌شناسی خواهان توجه به فرد واقعی و نفسی موجودیتی مستقل برای جامعه است. به‌باور وی، واقعیت و تجربه اموری جدایی‌ناپذیرند و جهان تنها ایده‌های انتزاعی صرف را در بر نمی‌گیرد، برعکس در تجربه است که می‌توان جهان منسجی از ایده‌ها را یافت (Oakeshott 2002: 58, 75).

در بینش محافظه‌کاری، کنش انسان‌ها نوع خاصی از اندیشیدن است که انسجام خود را از سستی عملی می‌گیرد، نه از ملاحظاتی انتزاعی. ما انسان‌ها، پیش از تفکر نظری، عمل می‌کنیم و از این طریق معرفت کسب می‌کنیم. اموری هم‌چون مذهب و اخلاق هم متعلق به جهان عمل‌اند و پیام اصلی هر مذهب را باید در طریقی که برای زندگی عملی نشان می‌دهد یافت و نه در مابعدالطبیعه آن، چراکه حتی مذاهب شیوه‌هایی برای زیستن‌اند، نه فقط اندیشیدن (بشیریه ۱۳۸۳: ۲۷۱). در عرصه سیاسی، فلسفه نمی‌تواند راه‌نمایی برای سیاست و ابزاری برای ارزیابی آن باشد (لسناف ۱۳۸۰: ۱۸۸). فیلسوف به مباحث متافیزیکی و کلیت پدیده‌ها نظر دارد، درحالی‌که عرصه سیاست مستلزم توجه به مسائل جزئی است و فلسفی شدن نگرش سیاسی فاصله‌گرفتن بیش‌تر آن از امر سیاسی را موجب می‌شود. بنابراین، احکام عقل استعلایی و انتزاعی در امور جاری اجتماعی کاربردی ندارد و عقلی که در عرصه مطالعات فلسفی به‌کار می‌رود، غیر از امری است که در واقعیت اجتماعی ظهور و تبلور دارد. همین تفاوت سبب شده است که اوکشات از به‌کاربردن فلسفه سیاسی امتناع کند. او، با نقد مفهوم انسان به‌مثابه اندیشنده، ترجیح می‌دهد از وجه عاملیت آدمی سخن بگوید. این نکته در نگرش نقادانه وی از ایدئالیسم ریشه دارد و سبب‌گرایش وی به پدیدارشناسی تجربه انسانی شده است. محافظه‌کاران از نظر توجه به اموری که از گذشته تا کنون تداوم داشته و امتحان خود را پس داده است به پراگماتیست‌ها قرابت

می‌یابند و هم‌چون ایشان بر آن‌اند که باید به اموری توجه کرد که در عرصه عملی و تجربی مفید واقع می‌شوند. هم‌چنین، آن‌چه نزد ایشان بیش از حقیقت متافیزیکی اهمیت دارد عناصری است که هم‌بستگی و پیوند اعضای جامعه را موجب می‌شود که بیش از هر چیز خود را در سنت‌های به‌جامانده از پیشینیان نشان می‌دهد. بدیهی است معنای این گفته باقی‌ماندن در گذشته تاریخی و نوستالژی نسبت بدان نیست، بلکه باید با الهام از گذشته به زمان حال اهمیت داد و آن را ارج نهاد. در محافظه‌کاری، امر آشنا و مأنوس بر ناشناخته، موضوعی که به‌محک تجربه آموخته شده بر مقوله نیازموده، واقعیت بر رمز و راز، امر موجود بر مسئلهٔ محتمل، محدود بر نامحدود، نزدیک بر بعید، کافی بر وفور، وضعیت راحت بر کمال، و خرسندی حال حاضر در وضعیت اکنون بر سعادت آرمان‌شهر ترجیح و اولویت دارد (Oakeshott 1962: 169).

توجه به زمان حال لزوماً دال بر آن نیست که زمان کنونی بهتر از گذشته یا آینده است؛ دلیل این ترجیح مأنوس و آشنابودن آن است (رابین ۱۳۹۶: ۷۳، ۲۹۷). محافظه‌کاران نه گذشته ارتجاعی و تاریک را، که از جانب اندیشه روشن‌گری بیان شد، باور دارند و نه آینده‌ای را که بسیاری از حرکات رادیکال نوید می‌دهند واقعی و محتمل برمی‌شمارند. آن‌ها بیش از هر چیز به کنونی می‌اندیشند که از گذشته به ما رسیده است و امکان ساختن آینده نیز از خلل تجارب تاریخی پیشینیان میسر می‌شود.

یکی از بارزترین نمایندگان محافظه‌کاری مارگارت تاچر (Margaret Thatcher) در انگلستان بود. وی در زمان انتخابات رأی‌دهندگان را فراخواند که با رأی خویش برای همیشه خطر تاریک چپ افراطی را از بین ببرند (شکرانی ۱۳۷۲: ۵، ۶۸). تاچر می‌اندیشید که بحران و رکود ایجادشده در ابتدای دههٔ ۱۹۷۰ بر اثر سیاست دولت رفاه و اقتصاد کینزی پدید آمده است، چراکه سبب کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری و افزایش بی‌رویه نقش اتحادیه‌های کارگری شده است. به همین سبب، وی به‌شدت درمقابل خواسته‌های اتحادیه‌ها سرسختی نشان داد و حتی درقبال اعتصاب معدن‌چیان آن‌ها را با دشمنان خارجی انگلستان مقایسه کرد و برای کشور خطرناک دانست (رابین ۱۳۹۶: ۱۰۹). تاچر از این‌که افراد عادت کرده‌اند راه‌حل همهٔ مشکلاتشان را از دولت، به‌عنوان نمایندهٔ جامعه، مطالبه کنند به‌شدت انتقاد می‌کرد. او هدف خود را آزادکردن بازار از قیدوبندهای برنامه‌ریزی دولتی و فاصله‌گرفتن از سوسیال دموکراسی اعلام کرد (همان: ۱۵۹). از نظر وی، چیزی به‌عنوان «جامعه» وجود ندارد و آن‌چه وجود واقعی دارد فقط افرادند. همهٔ مسئولیت حیات بر دوش خود افراد قرار دارد که باید با رقابت در بازار آزاد بدان دست یابند. درمیان

محافظه‌کاران، شعار «به هرکس به‌اندازه نیازش» محلی از اعراب ندارد. قاعده مورد توجه ایشان «به هرکس به‌اندازه کارش» است.

از کسانی که دیدگاه وی در ظهور محافظه‌کاری یا راست جدید تأثیر مهمی داشته فریدریش فون‌هایک است. وی، با طرح نظم خودجوش (spontaneous order)، نظم را سازگار شدن با محیط تعریف می‌کرد. اجزای مختلف عالم، به‌ویژه بازار، دارای نظم است که از طریق آزمون و خطا و براساس قانون بقای اصلح، مطابق نظریه تکامل داروین، پدیدار شده است و به طبع توجیهی برای برنامه‌ریزی متمرکز ندارد. به رسمیت شناختن قوانین بازار آزاد متضمن این فرض است که کل مجموعه هوشمندی‌ای فراتر از اجزای تشکیل‌دهنده آن دارد؛ یعنی درعین حال که بخش‌های مختلف هرکدام به حفظ و افزایش منافع خویش می‌اندیشد، نفع کل سیستم نیز تأمین می‌شود. از نظر هایک و نیز میلتون فریدمن، آزادی و دموکراسی بدون سرمایه‌داری ناممکن است. آن‌ها سوسیالیسم را روی دیگر سکه فاشیسم برمی‌شمارند و اقتصادهایی را که تحت کنترل دولت قرار دارند، توتالیترا یا حداقل اقتدارگرا می‌دانند. مفهوم آزادی نه تنها باید در معنای جامع خود آزادی اقتصادی را هم در بر بگیرد، بلکه تحقق آزادی‌های دیگر هم منوط به تحقق این نوع آزادی است (آربلاستر ۱۳۶۷: ۱۲۸).

۳. نقد شکلی

ترجمه کتاب ذهن/رتجاعی درکل به شکلی مناسب و زبانی شیوا صورت گرفته است و مترجم آن توانسته است متنی روان ارائه کند. تاجایی که مجال برای بررسی و مقابله کتاب با متن اصلی وجود داشت ایراد مهمی در آن یافت نمی‌شود و برگردان مترجم آن را به اثری خواندنی برای علاقه‌مندان، مخصوصاً کسانی که بخواهند به نسبت و رابطه بین موضوعات فلسفه سیاسی و امور عملی پردازند، تبدیل کرده است. باین حال، برخی ایرادات و موارد شکلی از باب این که شاید بتواند به پیراسته‌تر شدن هرچه بهتر اثر و رفع برخی ابهامات کمک کند در ذیل آورده می‌شود.

باتوجه به پاورقی صفحه ۲۲، اسم Law Olmsted به شکل «لاو اولمستد» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در صفحه ۴۵، «استیلزه» اگر با معادل بهتری بیان شود، برای فهم بهتر خواهد بود که بتواند بر جدایی بین نظر و عمل، که مؤلف به برخی از نظریات نسبت می‌دهد، دلالت داشته باشد.

در صفحه ۴۶، برای «فناتیسیم» و صفحه ۶۹ برای «فناتیک» به ترتیب می‌توان از اصطلاحات «تعصب‌ورزی» یا «تعصب‌گرایی» و «متعصب» استفاده کرد.

برای عنوان کتاب هابز در پاورقی شماره ۲ صفحه ۹۳، *The Elements of Law* که به جوهر قانون برگردانده شده معادل معمول‌تر «عناصر قانون» است که قبلاً هم در برخی متون به کار رفته است.

در صفحه ۹۷، به نظر می‌رسد «کوئنتین» به جای «کوئنتین» صحیح‌تر باشد (بنگرید به رایین ۱۳۹۶: ۹۳، پانوش «Quentin»).

در صفحه ۱۰۷، برای اصطلاح «night watchman state»، دولت نگهبان یا پاسبان شب، گویاتر از عبارت «دولت شب‌بیدار» به نظر می‌رسد و در متون دیگر هم مسبوق به سابقه بوده است.

در صفحات ۱۱۱، ۱۵۸، و ۲۶۶ نام کوچک «برلین»، اندیشمند معاصر، به صورت «آیسیا» ثبت شده است که معمولاً در متون موجود به صورت «آیزایا» مصطلح است.

برای «journal» هم شاید «ژورنال» معادل بهتری از «جورنال» باشد که در صفحات ۲۳۳ و ۲۸۴ آمده است.

اواخر صفحه ۱۴۴، «لیندون» درست است که به اشتباه «لیندون» نوشته شده است.

در صفحه ۱۵۹ عنوان کتاب «جان راولز»، *A Theory of Justice*، بهتر است به نظریه‌ای درباره عدالت برگردانده شود.

ابتدای صفحه ۱۷۲، «لوکاج» صحیح است که به اشتباه «لوکاس» تایپ شده است.

در پاورقی شماره ۱ صفحه ۱۷۹، «است که» به صورت چسبیده به هم تایپ شده است.

در صفحه ۱۸۳، می‌توان به جای «های اسکول» (High School) از «دبیرستان» استفاده کرد.

در صفحه ۱۸۴، «واتیکان ۲» بهتر است با عنوان «شورای دوم واتیکان» آورده شود که متداول‌تر است.

در صفحات ۱۹۵ و ۱۹۷، ظاهراً اسم *stevens* به دو صورت «استیونس» و «استیونز» ثبت شده است.

صفحه ترکیب «realpolitik» معمولاً به سیاست واقعی یا واقع ترجمه می‌شود و هر چند نمی‌توان نقش زور را در آن نادیده گرفت، برگردان آن به سیاست زور چندان مناسب نیست.

در صفحه ۲۶۳، «خواب‌پرهیزی» به عنوان معادل «sleep deprivation» تاحدودی نارساست، زیرا بحث شکنجه مطرح است و مطلب ناظر به محروم کردن فرد از خواب و

ممانعت از خواب اوست، درحالی‌که پرهیز از خواب معنایی ارادی از نخوابیدن را به ذهن متبادر می‌سازد.

در سطر ۶ صفحه ۳۰۵، «آریستوکراسی» به‌اشتباه به‌شکل «آرسیتوکراسی» تایپ شده است.

در موارد متعددی در متن اگر معادل و ترجمه برخی اصطلاحات و آثار نیز آورده می‌شد، به فهم بهتر واژگان مربوط کمک بیش‌تری می‌کرد و موجب مأنوس‌تر شدن عبارات می‌شد؛ مانند «فاوتن‌هد» و «مجیک ماوتن» (رابین ۱۳۹۶: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷)؛ «نشنال ریویو» (همان: ۳۷، ۸۱، ۱۳۸)؛ «نیو استیتسمن» (همان: ۱۵۶)؛ «نیودیل» (همان: ۱۴۲، ۲۱۰، ۲۷۷، ۳۲۹)؛ «نیشن» و «لندن ریویو آو بوکس» (همان: ۵۲)؛ «نیوپالیتیکس» (همان: ۳۳۱) که در این زمینه حداقل مدل به‌کاررفته در صفحات ۱۵۵ و ۱۵۷ مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد.

مواردی هم وجود دارد که ترجمه عبارات توأم با ذوق و سلیقه خاصی از مترجم محترم بوده که البته از ظرافت‌های خاص خود نیز برخوردار است، ولی بهتر بود معادل این اصطلاحات کم‌کاربرد و تاحدودی نامأنوس در پاورقی آورده می‌شد؛ مانند «سهی» (همان: ۱۲۸) معادل «feeling» به‌معنی احساس یا مانند «گفتاورد» (همان: ۱۲۰).

۴. نقد محتوایی

عنوان کتاب کری رابین تداعی‌کننده اثری از راسل کرک (Russel Kirk) با عنوان ذهن محافظه‌کاری: از برک تا الیوت (*The Conservative Mind: From Burke to Eliot*) است که نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ منتشر شد و البته به‌کاربردن عبارت ارتجاعی در اثر رابین جهت‌گیری خاص وی را نسبت به محافظه‌کاری از همان ابتدا نمایان می‌سازد. راسل کرک در اثر کلاسیک خود برخی از مهم‌ترین قواعد تعریف‌کننده محافظه‌کاری را برمی‌شمارد؛ از جمله باور به نظمی متعالی و قانونی طبیعی که بر جامعه و وجدان آدمی حاکم است، اعتقاد به وجود نظم سلسله‌مراتبی در جامعه و رد ایده برابری‌طلبی، اذعان به وجود ارتباط تنگاتنگ بین آزادی و مالکیت، بی‌اعتمادی به وجود طرح‌های عقلانی و شتاب‌زده برای تغییر در جامعه، و نیز پذیرش این‌که هرچند جامعه باید تغییر کند، نباید به تغییرات رادیکال و انقلابی تن داد (Kirk 2001: 69-71). کری رابین نیز بدین اصول باور دارد و در جاهای مختلف اثر خود بدان‌ها اقبال نشان می‌دهد، اما به‌نظر می‌رسد وی سعی دارد نشان دهد محافظه‌کاری تنها وجهی سلبی و منفعلانه مثلاً ناشی از مقاومت صرف در برابر تغییرات

ندارد و برای همین در بخش‌های مختلفی از اثر خود، از جمله در فصل هشتم کتاب ذیل عنوان «یادی از امپراتوری‌های گذشته»، به موضع‌گیری فعالانه سیاست محافظه‌کاری، به‌ویژه در ایالات متحده، می‌پردازد. برای نمونه، وی به گفتاری از «چنی» اشاره می‌کند که در اوایل دولت بوش تأکید داشت که ایالات متحده «باید آینده را شکل دهد و نتیجه تاریخ را تعیین کند» تاجایی که برخی حتی خواهان آن شدند که آمریکا باید در هر نقطه مهمی از جهان فارغ از این که تهدید آشکاری وجود داشته باشد یا نه، مداخله‌ای تعیین‌کننده داشته باشد (رایین ۱۳۹۶: ۲۳۲). اهمیت این امر در سیاست نومحافظه‌کاران آمریکایی با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بروز بحران معنا برای هویت سیاسی ایالات متحده بسی افزون‌تر شد.

کتاب *ذهن ارتجاعی* اثری است در حدفاصل بین یک اثر تئوریک یا آکادمیک و نوشته‌ای برآمده از تأملات یک ژورنالیست و تحلیل‌گر عرصه عمومی که امتیاز مهم آن، ضمن ارائه تبیینی نظری درباره اندیشه محافظه‌کاری، تلاش برای ارائه موضوعات انضمامی است. البته، برخی از مسائل و مثال‌های مطرح‌شده در کتاب موضوعاتی خاص و حتی جزئی‌اند که فهم دقیق آن‌ها نیازمند اطلاع از جوانب مختلف و پیشینه موضوع است و گاهی فقدان اطلاعات لازم در آن مورد نزد مخاطب و خواننده غیرآمریکایی ممکن است در ایجاد ارتباط با متن اندکی خلل ایجاد کند، مخصوصاً که مطالب اثر حاضر بازنشر مقالات و یادداشت‌هایی است که مؤلف پیش‌ازین در جاهای مختلف به مناسبت‌های گوناگون چاپ کرده است. از این رو، با آن‌که دغدغه مشترکی که همانا تأمل درباره ماهیت جریان راست و به‌طور مشخص محافظه‌کاری است، عامل پیوند بخش‌های مختلف اثر است، با این حال کتاب از انسجام و وحدت کاملی که از یک اثر نظری و تحلیلی انتظار می‌رود تا حدودی فاصله گرفته است و مقداری پراکندگی در موضوعات آن دیده می‌شود. با این حال، تلاشی قابل‌قبول از سوی مؤلف صورت گرفته است تا بتواند سازگاری و هم‌گامی مناسبی بین مباحث نظری و مثال‌های واقعی در هر مورد ارائه کند. از این نظر، نقطه قابل‌توجه اثر توجه به موضوعات متعددی است که با محافظه‌کاری پیوند یافته است و آن را از ویژگی چندرگه‌ای برخوردار کرده است. به هر حال، محافظه‌کاری به‌ویژه در دنیای کنونی در عرصه‌های مختلفی از قبیل خانواده، اقتصاد، جنگ، و حتی هنر و زیبایی‌شناسی پیوند دارد. برای همین هم است که در بررسی اثر حاضر می‌توان دریافت که کیفیت مطالب کتاب مقداری افت‌وخیز دارد، اما گاهی تحلیل‌های نظری ارائه‌شده از قوت قابل‌توجهی برخوردارند. برای نمونه، نوشتار مؤلف، آن‌جا که تحلیلی از آرای ادموند برک با تأکید بر نسبت‌سنجی بین آرای سیاسی و نظریات زیبایی‌شناختی او ارائه می‌دهد، قابل‌توجه است.

این بخش نه تنها برای شناخت بهتر نظریات برک مناسب است، به شناخت محافظه‌کاران دیگر هم یاری می‌رساند: «زیبایی از نظر برک هرگز نشانه‌ای از ویژگی سرزندگی قدرت نیست، بلکه نشانه‌ای از زوال است. زیبایی فرح‌انگیز است و این به بی‌اعتنایی راه می‌برد یا به فروپاشی کامل خود می‌انجامد» (همان: ۷۰-۷۱). چنین تحلیلی ویژگی پارادوکسیکال و خلاف‌آمد تفکر محافظه‌کاری را نشان می‌دهد. چنین تعارضی میان اجزای محافظه‌کاری در ابعاد مختلف آن موضوع قابل‌تأملی است، چنان‌که در عرصه سیاست عملی نیز انتخاب سارا پالین از سوی جان مک‌کین در رقابت‌های انتخاباتی ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۰۸ به‌عنوان معاونش تعجب‌انگیز بود و روندی خلاف مفروضات محافظه‌کاری تلقی می‌شد و این سؤال را در اذهان برمی‌انگیخت که چگونه فردی تازه‌کار و بدون زمینه‌های لازم در سیاست، آن‌هم به غیرمحافظه‌کارترین شکل ممکن، به چنین جایگاهی می‌رسد (همان: ۶۷).

باوجود پیوستگی و ارتباط بین اندیشه و کنش محافظه‌کاری، یکی از خلاف‌آمدهای مهم این جریان، که گری‌رابین در انتهای کتاب بدان می‌پردازد، امکان وجود شکاف بین این دو بعد است؛ یعنی جنبشی به‌لحاظ فکری و فلسفی سست و حتی روبه‌مرگ که درعین حال ممکن است از نظر سیاسی قدرت‌مند باشد. اصلاً شاید شکست سرچشمه بازسازی این ایدئولوژی باشد (همان: ۳۳۰). تجربه موفقیت‌های این جریان در رقابت با جریانات مختلف رادیکال، مخصوصاً در دوره پس از جنگ سرد، با آن‌که پیروزی به‌شمار می‌آید، شاید فلسفه وجودی این جریان را بلا‌موضوع کرده باشد. به‌نظر می‌رسد، سؤال مهم در این خصوص آن باشد که آیا محافظه‌کاری درصدد تعریف «دیگری» جدیدی برای خروج از بحران خواهد بود؟ این مهم در شرایطی که این اندیشه با احساس بحران معنا و هویت ناشی از فقدان دشمنی مشترک روبه‌رو بوده حائز اهمیت زیادی است، تاجایی که گاه زمینه‌توسل به ابزار قهریه و خشونت را هم فراهم آورده و، به‌گفته مؤلف، آن را جزو جوهره و بنیان ناگسستنی این اندیشه قرار داده است. اگر مؤلف در این ادعای خویش برحق باشد - که معتقد است درس مهم سده بیستم آن بود که «از میان همه انگیزه‌ها برای عمل سیاسی هیچ‌یک به مرگ‌باری ایدئولوژی نیست» (همان: ۲۴۹) و این‌که حتی مقوله عینی و مشخصی هم‌چون امنیت هم با عینک ایدئولوژیک مشاهده می‌شود - رفتار و عملکرد محافظه‌کاران مخصوصاً در ایالات متحده که به‌شکلی ایدئولوژیک با موضوعات مختلف حتی آزادی مواجه می‌شوند قابل‌تفسیرتر خواهد بود (بنگرید به همان: ۲۸۴-۲۸۶). قضاوت رابین درخصوص نسبت‌دادن خشونت به اندیشه محافظه‌کاری با اقداماتی از قبیل عملکرد دولت بوش در

عراق تأیید می‌شود. وی در اثر قبلی خود با عنوان ترس؛ تاریخ یک ایامه سیاسی به دیدگاه بوش و هم‌فکرانش اشاره می‌کند که بر آن بودند که می‌توان از روی داد یازده سپتامبر به صورت فرصتی برای بازسازی و احیای فرهنگی ملی ایالات متحده بهره بگیرند و حتی تأکید داشتند می‌توان در این مسیر همان نوع شجاعتی را که پدران ایشان در خلال جنگ جهانی دوم نشان دادند به کار گرفت (Robin 2004: 157). نکته مهم قابل نقد در این خصوص نه نفی و انکار ایده رابین بلکه تعمیمی است که وی در این مورد قائل می‌شود، چنان‌که وی در برخی از نوشته‌هایش بیان می‌کند که کلیت مفهوم امنیت ملی فاقد هر نوع معنا یا اعتباری است و صرفاً وسیله‌ای است که از سوی محافظه‌کاران برای توجیه خشونت و تجاوز علیه مردم حاشیه‌نشین دنیا به کار می‌رود (Berman 2011). وجه نقادانه دیگری که در اثر رابین دیده می‌شود و آن نیز ناشی از تعمیم وی است، گنجاندن دیدگاه‌های مختلف ذیل محافظه‌کاری است که گاه تفاوت‌هایی بنیادین با یک‌دیگر دارند و هرچند وی بر آن است که مابه‌ازای مشترکی در آن‌ها را، از جمله در مخالفت با جنبش‌های رادیکال و چپ، در نظر بگیرد، هم‌چنان امکان یک‌کاسه کردن آن‌ها می‌تواند عملی شتاب‌زده و مورد نقد به‌شمار آید که ناشی از تسامح وی در خصوص نادیده گرفتن پیچیدگی‌های این اندیشه است.

۵. نتیجه‌گیری

اگر یکی از وجوه آسیب‌شناسی ناظر به وضعیت محافظه‌کاران معطوف بدان است که ایشان با توجیه مناسبات و روابط موجود سد راه بال‌وپرگرفتن تخیل اجتماعی بوده‌اند، حداقل در دوران جدید حضور محافظه‌کاران در عرصه سیاست، شاهد تلاش‌های مهمی از ایشان می‌توان بود که براساس آن خواهان بسط گفتمان و اندیشه خود برآمده‌اند. نمود مهم این قضیه در تأمل صاحب‌نظران این جریان برای یافتن امکان‌های جای‌گزین و به‌عبارتی بدیل‌ها محتمل دیده می‌شود و سؤال مهمی که شاید زمان طرح آن، باتوجه به مطالب کتاب حاضر، رسیده باشد آن است که آیا آن‌گونه‌که فرض مبنایی مؤلف در نگارش این اثر به‌شمار می‌آید، هم‌چنان محافظه‌کاری با مقاومت و ایستادگی درمقابل تغییرات رادیکال تعریف می‌شود یا آن‌که این اندیشه، مخصوصاً در دوران اخیر، خود مبدع تغییراتی رادیکال و گاه ساختارشکنانه شده است؟ آیا در جهان مناسبات پویای کنونی محافظه‌کاری درصدد آن برنیامده است که از ایستایی و رکودی که می‌تواند به‌معنای ازبین‌رفتن حیات آن باشد فاصله بگیرد؟ موضوع دیگر آن است که طرح محافظه‌کاری در ایالات متحده با دشواری و ابهام مهمی روبه‌روست؛ از جمله این‌که در چنین جامعه نوظهوری و باتوجه به این‌که فلسفه

غالب بر این کشور چندان با سنت‌های دیرپا نسبتی ندارد و عمل‌گرایی (pragmatism) ویژگی بارز فکری و حاکم بر مناسبات آن است، شاید نتوان آن‌گونه‌که باید و شاید از محافظه‌کاری سخن به‌میان آورد، به‌ویژه که در آمریکا حتی گروه‌های منتسب به این‌گرایش نیز از برخی عناصر اصلی مندرج در گفتار محافظه‌کاری از جمله بدبینی در مورد پیشرفت فاصله دارند و به‌نظر نمی‌رسد چندان در تردید به عقل انسانی نیز با محافظه‌کاران هم‌دلی و هم‌راهی داشته باشند. ایالات متحده، مخصوصاً از نظر سیاست جهانی‌ای که در پیش گرفته است، به ایفای نقشی پیش‌رو در جهان تمایل دارد، تاجایی‌که از این‌جهت از اصل مهم دیگر حاکم بر محافظه‌کاری هم، که همانا باور به خاص‌بودگی سنت هر جامعه‌ای است، فاصله‌ای معنادار گرفته و به‌ویژه با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خواهان تسری دادن مدل جامعه‌خویش به جوامع دیگر شده است. درنهایت، به‌نظر می‌رسد در بررسی محافظه‌کاری نیز باید منطق تطورات زمانی را در نظر گرفت که سبب شده است منطق درونی این دیدگاه و نیز نسبت آن با تأملات دیگر دچار تغییرات قابل‌توجهی شود. اگر در گذشته‌ای نه‌چندان دور محافظه‌کاری و جریان راست به‌طور کلی میل به حفظ وضع موجود داشت، اکنون با ظهور طیف‌های افراطی‌تر در این تفکر شاهد تلاش آن برای ایجاد تغییراتی بنیادین در شرایط داخلی کشورها و نیز در عرصه سیاست جهانی هستیم که سیاست رادیکال‌هواداران این جریان، از ترامپ گرفته تا جریانات مشابه آن در اروپا از یونان، فرانسه، و مجارستان تا برخی از کشورهای اسکاندیناوی و...، شاهدمثالی بر این قضیه است. به‌نظر می‌رسد دامنه تحولاتی که بر گرایش به راست طرفدار وضع موجود افزوده است و حتی درمقابل چرخش جریان چپ در دوران اخیر، به‌درپیش‌گرفتن مناسباتی مسالمت‌آمیزتر، راست‌گرایان را به اتخاذ رویکردی رادیکال واداشته است، طیف وسیعی از علل مختلف را در بر می‌گیرد. باین‌حال، بخشی از آن را می‌توان برآمده از بازنگری در سیاست نه‌فقط از جانب نخبگان و متفکران بلکه هم‌چنین از سوی توده‌های جوامع مختلف برشمرد. بازنگری در سیاست از سوی آحاد مردمان جوامع گوناگون تنها به تأملات پیچیده منجر نمی‌شود. برعکس گاهی این تأملات ناظر به عینی‌ترین و واقعی‌ترین بخش از زندگی سیاسی و اجتماعی است و این شاید از دلایل اقبال مجدد به جریانات محافظه‌کار باشد که امتیاز و ویژگی مهم خود را در توجه به همین امور می‌داند. اموری از قبیل مشکلات اقتصادی، هویت‌های فرهنگی، بحران‌های اخلاقی در زمینه خانواده، شکاف نسل‌ها، مهاجرت، و... در زمره این قسم از مشکلات قرار دارند. ازاین‌رو، نکته مهمی که در نقد و تکمیل دیدگاه‌گری رابین می‌توان گفت آن است که گرایش به محافظه‌کاری، ازجمله در دوران اخیر، می‌تواند

تأخوردی به سبب تأکید آن بر زیست واقعی مردم در دنیای معاصر باشد، به طوری که این امر ممکن است بیش از ستیزه و نزاع با دیدگاه‌های مترقی، که رابین در اثرش بر آن تأکید دارد، قادر به ارائه توضیحی از موقعیت جریان راست در تحولات فکری و اجتماعی، به ویژه در دوران اخیر، باشد.

کتاب‌نامه

- آربلاستر، آنتونی (۱۳۶۷)، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز. ارتگابی گاست، خوزه (۱۳۸۷)، *طغیان توده‌ها*، ترجمه داوود منشی‌زاده، تهران: اختران. برونوفسکی، ج. و ب. مازلیش (۱۳۹۳)، *سنت روشن فکری در غرب از لئوناردو تا هگل*، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، ج ۲، تهران: نی.
- تامسون، دیوید (۱۳۹۳)، *اروپا از دوران ناپلئون (۱۷۸۹-۱۹۷۰)*، ترجمه خشایار دیهیمی و احد علی‌قلیان، تهران: نی.
- دومایستر، ژوزف (۱۳۹۰)، «ملاحظات درباره فرانسه»، در: *آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها*، ویرایش ترنس بال و ریچارد دگر، ترجمه احمد صبوری کاشانی، تهران: کتاب آمه.
- رابین، گری (۱۳۹۶)، *ذهن ارتجاعی: محافظه‌کاری از ادموند برک تا سارا پالین*، ترجمه شهریار خواجه‌ان، تهران: ققنوس.
- سیبلی، مالفرد ک. (۱۳۹۴)، *ایده‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی: تاریخ اندیشه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: نی.
- شکرانی، محمد (۱۳۷۲)، *عملکرد یازده‌ساله دولت محافظه‌کار مارگارت تاجر*، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- عنایت، حمید (۱۳۹۱)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب (از هراکلیت تا هابز)*، تهران: دانشگاه تهران.
- لسناف، مایکل ایچ. (۱۳۸۰)، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: کوچک.

Berman, Sheri (2011), *The Conservative as Elitist*, Retrieved from:

<<https://www.nytimes.com/09/10/2011/books/review/the-reactionary-mind-by-corey-robin-book-review.html>>.

Burke, Edmund (1951), *Reflections on the French Revolution*, London: J. M. Dent & Sons LTD.

Heywood, Andrew (2002), *Politics*, New York: Palgrave MacMillan.

Hirschman, Albert O. (1991), *The Rhetoric of Reaction: Perversity, Futility, Jeopardy*, Cambridge: The Belknap Press of Harvard University Press.

- King, Peter (2011), *The New Politics: Liberal Conservatism or Same Tories?*, Bristol: Policy Press.
- Kirk, Russell (2001), *The Conservative Mind: From Burke to Eliot*, Washington, D.C.: Regnery Publishing.
- Oakeshott, Michael (1962), *Rationalism in Politics and Other Essays*, London: Methuen & Co LTD.
- Oakeshott, Michael (2002), *Experience and its Modes*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Robin, Corey (2004), *Fear: The History of a Political Idea*, Oxford: Oxford University Press.
- Robin, Corey (2011), *The Reactionary Mind: Conservatism from Edmund Burke to Sarah Palin*, Oxford: Oxford University Press.
- Todorov, Tzvetan (2002), *Imperfect Garden: The Legacy of Humanism*, Carol Cosman (trans.), Princeton: Princeton University Press.
- Viereck, Peter (2006), *Conservative Thinkers from John Adams to Winston Churchill*, New Brunswick: Transaction Publishers.
- Vincent, Andrew (2010), *Modern Political Ideologies*, West Sussex: Blackwell Publishing LTD.
- Wilkinson, Robert, Y. Ortega, and Jose Gasset (2001), *One Hundred Twentieth-Century Philosophers*, Stuart Brown, Diane Collinson, and Robert Wilkinson (eds.), London: Routledge.

